

انحراف جنسی چیست و منحرف ایرانی کیست؟

<http://www.iranianuk.com>

گردآوری : شارمین مهرآذر

www.nasl-man.blogspot.com

sh.mehrazar@Gmail.com

انحراف جنسی در معنای عام آن رفتار و فانتزی‌های جنسی مخالف تصورات اخلاق عمومی است. روان‌کاوی معنای دقیق‌تر بدان می‌بخشد و از زمان فروید انحراف جنسی به معنای حاکمیت یک حالت و بخش و فانتزی جنسی بر کل فعالیت جنسی و عشقی فرد بیمار است. یعنی به جای آن که حالات و رفتارهای اروتیکی، مثل تن‌نمایی به معشوق (اکسپهیبیسونیست، شرمگاه‌نمایی) نگرستن عاشقانه و یا اروتیکی و یا چشم‌چرانی به معشوق (وویریسیم) فانتزی‌ها و رفتارهای مازوخیستی و سادیستی در اروتیک و عشق از گاز گرفتن معشوق تا بازی قدرت در سکس و عشق جنسی، به سان مراحل مختلف و فانتزی‌های مختلف یک عمل جنسی و اروتیکی و در خدمت دستیابی نهایی به ارگاسم و یگانگی مشترک باشند، خود را به هدف و مقصود عمل جنسی و یا در معنای کلی‌تر عمل عشقی تبدیل می‌سازند.

حتی اشکال بسیار بیمارگونه انحرافات جنسی از قبیل بچه‌بازی، حیوان‌بازی و یا سکس با لاشه‌ها در درون خویش حکایت از فانتزی‌هایی انسانی در پی عشق و اروتیک می‌کنند که در مسیر انحرافی و جابه‌جایی مطلوب تمنا قرار گرفته‌اند.

قدرت نگاه فروید و روان‌کاوی اما ابتدا در این موضوع قرار دارد که فاصله دروغین میان انسان سالم و انسان بیمار، میان انسان اخلاقی و انسان منحرف جنسی را می‌شکند و به قول فروید و نیز ملانی کلاین نشان می‌دهد که انسان در واقع یک «منحرف جنسی چندگانه» است^۱. زیرا یکایک ما هم علائق و رفتارهای تن‌نمایانه، هیزچشمانه، مازوخیستی و سادیستی داریم و یا تکه لباس‌هایی از معشوق و یا ایده‌آل هنری خویش را می‌پرستیم و حالات فتیشیستی (بت‌وارگی) داریم.

با این شکاندن رمز میان اخلاق و وسوسه و تبدیل هر دو به دو قدرت انسان و به سان قدرت «فرامن» و قدرت‌های ضمیرناآگاه انسان، روان‌کاوی گام اول مهم برای شکاندن چرخه اخلاق - وسوسه و ایجاد یک فردیت یا «من» «قوی را به وجود می‌آورد. فردیتی که قادر است با به دست گرفتن این قدرت‌های خویش در خدمت «اصل واقعیت» خویش به سعادت فردی و اروتیکی و عشقی بیشتر دست یابد و مرتب تحول یابد.

در معنای روان‌کاوی فروید و نیز مکتب «روان‌شناسی من» دخترش آنا فروید و دیگران، انحراف جنسی در واقع ساختاری مثل نوروز دارد و نشان می‌دهد که منحرف جنسی در واقع محرومیت از مادر و بهشت جاودانه و قبول قانون و گذار مثبت ادیبی را پذیرفته است؛ اما هنوز در خویش فانتزی‌هایی در پی بازگشت به آغوش مادر و نفی پدر دارد که نمی‌تواند آن‌ها را تعالی و به تمنای مدرن و فردی خویش تبدیل کند. تمنایی که مرتب قابل تحول است و فانتزی‌های نو می‌آفریند.

از این رو منحرف جنسی با تثبیت در حالات ماقبل ادیبالی و تکرار این حالات مانند حالات سادیستی و تن‌نمایی در واقع در حال تکرار هراس‌های ادیبالی خویش و فانتزی‌های کودکانه خویش است و تا زمانی که به این تحول و تبدیل فانتزی‌ها به تمنای مدرن و فانی خویش دست نیابد، محکوم به تکرار است. زیرا او از طریق این حالات در پی حس دوباره بهشت گمشده و تمتع نارسیستی بی‌مرز و نفی فانی بودن و نیازمند بودن به عشق و دیالوگ با دیگری است.²

در نسل دوم روان‌شناسی ما به «روان‌شناسی خود» روان‌کاوانی مثل کوهوت، کهل‌برگ و دیگران دست می‌یابیم که در انحرافات جنسی علائم اختلالات عمیق نارسیستی و ناتوانی از ایجاد یک «خود» سالم و توانا به عشق به خویش و به دیگری را، در نتیجه روابط غلط دوران کودکی می‌بینند.

منحرف جنسی در این معنا در حال تکرار سناریوهای روابط غلط قدیمی با مادر و پدر و یا چون سادیست در پی ایجاد یک احساس اعتماد به نفس شکوهمند موقت و دروغین، ایجاد یک «خود» خودبزرگ‌بین بی‌نیاز به غیر و یا به شکل مازوخیست در پی یکی شدن با تصویر بزرگ‌شده «اولیاء درونی» قوی و شکوهمند و فرار از حس پوچی و هراس درونی و غیره است.³

در این معنا انحراف جنسی حکایت از یک «کمبود» می‌کند و یا به قول روان‌کاو معروف اشتولر در مواردی مثل سادیسم حکایت از «شکلی از نفرت اروتیکی» و تکرار یک کابوس کودکی خویش و نفی معشوق و تبدیل دیگری به ابژه نفرت خویش می‌کند.⁴

با لکان ما وارد مرحله جدید نگاهی به انحراف جنسی می‌شویم و در نگاه او بحث اختلال تحول درونی و اختلال روابط برونی با یکدیگر به شیوه‌ای نو ترکیب می‌شوند به باور لکان منحرف جنسی مثل سادیست و مازوخیست اسیر نگاه یک پدر خیالی و جبار درونی است و خویش را به ابزار بیان و ارضای خواست‌های این پدر خیالی و بی‌مرز تبدیل می‌کند و خود و دیگری را به ابژه تمتع‌های نارسیستی این پدر خیالی و جبار مبدل می‌سازد.

از این رو او «پروزیون» یا انحراف جنسی را به نام «پارورزیون» می‌خواند که در زبان فرانسوی به معنای «نماد پدر» است.⁵ در واقع انسان منحرف به قول لکان در مقاله معروفش «کانت و دوساد» خود را در نگاه این «سوزه بیمار و قدرتمند» گم می‌کند و دچار «آفانیزیسیس» می‌شود و فردیت خویش را از دست می‌دهد.⁶ انسان سادیست با فراافکندن ترس‌های انسانی خویش بر قربانی‌اش در واقع به قول لکان خویش را به یک «شیء» و اجراکننده آرزوی پدر جبار خیالی تبدیل می‌سازد.

راه رهایی از انحراف جنسی از این‌رو رهایی از توهم خدا بودن یا بازگشت به گذشته و درک نیاز خود به دیالوگ با «غیر» و معشوق، رهایی از سناریوها و کابوس‌های کهن و از نگاه پدر جبار درون و تن دادن به جهان سمبولیک و عشق و اروتیسم فانی، قابل تحول و فردی خویش است.

مشکل اما اینجاست که منحرف جنسی و یا در کل بیمار روانی از طریق انحراف جنسی‌اش، تمتع و خوشی‌اش را سامان می‌دهد و بدین گونه دارای یک استحکام درونی، هر چند بیمارگونه می‌شود. پس او از یک سو بایستی از بخشی از این خوشی بیمارگونه و توهم خدا بودن بگذرد و از طرف دیگر قادر به تحول اشتیاقات بیمارگونه خویش به تمناهای مدرن سادیستی، مازوخیستی، فetišیستی و غیره باشد که تمناهایی قابل تحول و مرزدار هستند. زیرا به قول لکان تمنا و قانون دو روی یک سکه هستند.

چند	نمونه	از	انحرافات	جنسی
فرض کنید که در پارک قدم می‌زنید و ناگهان کسی از پشت درختی لخت بیرون می‌آید و در برابر چشمان شما به خودارضایی جنسی و یا اعمال جنسی تن‌نمایانه می‌پردازد.				

در نگاه فروید علت عمل این تن‌نما یا شرمگاه‌نما این است که او در این لحظه دیگر بار کودک و در خیال خویش قدرتمند و بی‌مرز می‌شود و مثل کودکی که آلت تناسلی‌اش را به والدینش نشان می‌دهد و از کار خویش ذت کودکانه می‌برد، اکنون نیز این تن‌نما بدین وسیله در حال فرار از ترس‌های کستراسیون و ترس از معضلات اروتیک و عشق انسانی و فرار از نیازمندی به دیالوگ با دیگری است.

او با این کار اما هم خویش را اسیر یک حالت اروتیکی می‌سازد و هم ناتوان از دیالوگ با معشوق و تحول در تمنای اروتیکی و عشقی خویش است. در نگاه روان‌شناسی «خود» این تن‌نما تنها به علت ترس‌های ادیپالی این کار را نمی‌کند؛ زیرا او برای ارضای خواست خویش احتیاج به ترس و خشم طرف مقابل دارد و این صحنه در واقع تکرار یک سناریو و کابوس دوران کودکی و یا ناشی از عدم شکل‌گیری یک «خود» ناریستی سالم است. تن‌نما در این لحظه به کمک ترس دیگران خویش را دیگر بار بزرگ و شکوه‌مند و قوی و زیبا احساس می‌کند و بر ترس‌ها و ضعف‌های انسانی خویش و هراس خویش از پوچی درون و ناتوانی از عشق‌ورزی و دیالوگ چیره می‌شود.

نگاه لکان ما را به درک عمیق‌تر معضل تن‌نما نزدیک می‌سازد. در واقع تن‌نما دقیقاً همان لحظه که می‌نگرد، نیز نگریسته می‌شود؛ اما نه تنها توسط شخص مقابل، بلکه دیگری در واقعه آینه‌ای است که از درون آن، پدر خیالی و جبار درونش به او می‌نگرد و او به خیال خویش در حال اجرای خواست او و برآوردن اشتیاق او و یکی شدن با او از این طریق است.

نگاه این پدر خیالی طرف مقابل واقعی است و نه فرد دیگر. در واقع تن‌ما به زبان بی‌زبانی با عمل خویش به این پدر خیالی می‌گوید: «ببین که چگونه خواستت و اشتیافت را برآورده می‌کنم و فرزند خلف تو هستم و جزیی از تو».

او این‌گونه در پی بازگشت به یگانگی با مادر و بی‌مرزی و نفی هراس‌های انسانی خویش از دیالوگ و ارتباط انسانی است که همیشه با دلهره و عشق و ترس همراه است. زیرا همیشه فاصله‌ای میان انسان با خود، یا انسان با «غیر» وجود دارد و یگانگی همیشگی ممکن نیست؛ بلکه تنها می‌توان مرتب به روایتی نو از بازی عشق و اروتیک و دیالوگ دست یافت. زیرا سوژه فانی و تمنای مرزدار و قانون لازم و ملزوم یکدیگرند.

نظرات فروید در باب سادیسم و مازوخیسم در طی زمان صاحب تحولاتی می‌شود و سرانجام از سال 1920 به بعد از سه نوع مازوخیسم سالم و نیز از پیوند مازوخیسم و سادیسم با رانش مرگ سخن می‌گوید. اما رانش مرگ ضد رانش زندگی نیست؛ بلکه در پیوند دیالکتیکی با رانش زندگی قرار دارد.

اختلالات سادیستی و مازوخیستی وقتی به وجود می‌آید که این پیوند دیالکتیکی به هم می‌خورد. در واقع سادیست فانتزی‌های خویش در پی یگانگی با مادر و نفی پدر را بر مازوخیست و یا دیگری فرافکنی می‌کند و با ایجاد رابطه آقا/برده، خوب/بد در واقع هم فانتزی‌هایش را ارضا می‌کند و هم به اسم «فرامن» این فانتزی‌ها را تنبیه می‌کند.

از این رو سادیست و در حالت بدتر آن سادیست تجاوزگر و مجرم جنسی در واقع به قول لکان با این شیوه سیاه/سفید کردن زندگی می‌خواهد بر برزخی بودن خویش به عنوان فاعل جسمانی منقسم و دارای فاصله با خویش و دیگری، بر دلهره و هراس و میل عشق ناشی از این فاصله و نیاز به ارتباط و دیالوگ انسانی خویش چیره شود و می‌خواهد با یکی شدن با «سوژه مطلق و پدر جبار» در واقع خدا شود.

او بدین وسیله خویش را به ابزار ارضای آرزومندی این پدر جبار درونی و از دست دادن فردیت خویش مبتلا می‌سازد. مازوخیست به علت احساس گناه ناشی از داشتن فانتزی‌های نفی پدر و بازگشت به آغوش مادر، در واقع بدن خویش را به تبلور این فانتزی‌ها تبدیل می‌سازد و با تنبیه خویش هم به ارضای این خواست‌ها و هم به مجازات خویش به علت داشتن این تمناها دست می‌زند؛ به جای آن که هر چه بیشتر این فانتزی‌ها را به عشق و اروتیک زنده و قابل به تحول و به خشم مدرن تبدیل سازد.

از طرف دیگر مازوخیست با این عمل در واقع شروع به کنترل دیگران و سادیست نیز می‌کند. از این رو سادیست و مازوخیست قابل دگردیسی به یکدیگرند. در معنای لکانی در واقع مازوخیست با تبدیل کردن جسم خویش به محل تبلور و ابراز خشونت، با زبان بی‌زبانی گرفتاری‌اش در مرحله آینه و نارسیستی را نشان می‌دهد و گویی با زبان بی‌زبانی به پدر جبار درون می‌گوید که ببین

چگونه آرزوهای تو را برآورده می‌کنم و از این طریق به خوشی و تمتع دست می‌یابد. زیرا او با قبول این درد و اجرای خواست پدر جبار درون با او یکی می‌شود و قادر به حس یگانگی جاودانه و قدرت و لذت بی‌مرز و رانشی است.

در این سناریو هم سادیست و هم مازوخیست در معنای تفکر مکتب «روان‌شناسی خود» در حال تکرار کابوس‌های دوران کودکی و یا در پی ایجاد یک احساس بزرگی نارسیستی درونی از طریق حکمرانی بر دیگران و یا درد کشیدن و یکی شدن با «ایماژ اولیا درونی» هستند.

مشکل اما این است که آن‌ها خویش و دیگری را به ابزار و ابژه و به تکرار بیمارگونه فانتزی‌هایی تبدیل می‌سازند و این‌گونه ناتوان از دست‌یابی به درجات والاتر از تمنای عشقی و اروتیکی و بلوغ می‌گردند.

در باب کانیالیسم که در واقع یک عشق نارسیستی در پی یگانه شدن با معشوق است تا پدوفیلی و فتیشیسم و غیره می‌توان به همین گونه معضلات را توضیح داد که من این کار را به مقالات بعدی در این زمینه واگذار می‌کنم که جداگانه به هر انحراف جنسی می‌پردازم، در کنار دیگر مقالاتم در باب بحران هویت و نقد. یا علاقه‌مندان در بخش دوم مبحثم در باب «آسیب‌شناسی هم‌آغوشی ایرانیان با اروتیسم مدرن» می‌توانند به درک عمیق‌تر این موضوعات نائل آیند.

تحولی نو در معنای روان‌کاوانه انحراف جنسی مسیر نگاه فروید تا لکان نمی‌توانست به جای دیگری ببنجامد، به جز آن که در تحول بعدی روان‌کاوی حالت تک‌روایتی نگاه به رابطه جنسی شکسته شود و تحت تأثیر تحولات روان‌کاوی و جنبش‌های آزادی‌خواه جنسی، روابط سالم مازوخیستی و سادیستی یا فتیشیتی و غیره که بر اساس علاقه و عشق آزادانه دو فرد صورت می‌گیرد، به عنوان روابط سالم پذیرفته شوند.

از این رو از سال 1994 بحث‌های جدیدی در این زمینه شروع می‌شود و سرانجام از سال 2000 در کتاب مرجع روان‌کاوی و روان‌پزشکی مربوط به بیماری‌های روانی و جسمی یعنی «د.اس.ام. 3 - تجدید نظر» انحرافات جنسی از دسته‌ی «اختلال فونکسیون جنسی» خارج می‌شوند و به عنوان دسته‌ی «پارافیلی» در نظر گرفته می‌شوند.

یعنی به عنوان مثال مازوخیسم تنها وقتی بیماری محسوب می‌شود که شخص بیمار به شخصه از این گرایش‌های خویش در عذاب باشد و حداقل شش ماه فانتزی‌های مازوخیستی جنسی به شخصه ناراحت‌کننده‌ای مثل میل مجروح کردن خویش و غیره داشته باشد. 7.

در نگاه بسیاری از روان‌کاوان و سکسولوگ‌ها در تحول بعدی نگاه روان‌کاوی کلاً این دسته نیز برداشته می‌شود و جای خویش را به قبول یک تنوع جنسی و جنسیتی می‌دهد که بر اساس حق انتخاب گرایش خویش و ارتباط آزادانه و بر بستر احترام به خواست

خویش و معشوق حرکت و رشد می‌کند. زیرا تنوع فانتزی و تمنا در قالب یک فانتزی حاکم نیز ممکن است و از طرف دیگر این روابط بر اساس خواست آزادانه دو طرف است.

از این رو ما با تمنای مرزدار و قابل تحول روبه‌رو هستیم که روی دیگرش قانون و احترام به خواست خویش و دیگری است و نه نفی قانون و احترام به خواست خویش و دیگری و یا تکرار ابدی حالات مشابه در حالت انحراف جنسی.

می‌توان انحرافات جنسی را از نگاه دیگری نیز سنجید و به جای آن که به عمق و علت انحراف پرداخت، به سطح و حالت فانتزی جنسی و انحراف جنسی پرداخت. زندگی یک بازی عشق و قدرت است و جسم انسان به قول نگاه دلوز - گواتاری یک ماشین تولید آرزو است.

در این بازی عشق و قدرت زندگی و تولید مداوم اشتیاقات نو، انحرافات جنسی در واقع تلاش جسم برای ایجاد «بدن‌های بدون اندام نو» و شکستن روایات و ساختار سنتی و یا مدرن بدن ماست. هر بدن در واقع بیانگر یک روایت و یک ساختار نیز هست.

از این رو بدن سنتی یا مدرن و یا انواع و اشکال بدن بر بستر تاریخ فردی وجود دارد و در بدن ما روایت و ساختار فردی و جمعی ما نهفته است. انحرافات جنسی در واقع لحظه «حضور تمنا و تشدید و قدرت زندگی و جسم» است و از این رو این فانتزی‌ها بسیار قدرتمند و حتی سحرآمیزند. آن‌ها ساختار و روایت کهن بدن را می‌شکنند و شروع به ایجاد روایتی نو و ساختاری نو می‌کنند.

از این رو به قول دلوز/گواتاری ما زوخیستی که می‌خواهد بدنش بانداژ و طناب‌بندی شود، در حال یک عمل ادیپالی نیست؛ بلکه در حین این عمل در حال لمس شدت حضور اشتیاق و تمنای خویش و زندگی است و همین تمنا در حالت تحول طبیعی‌اش بایستی شروع به ایجاد تمناهای نو کند که از دیالوگ میان دو نفر و دو معشوق به وجود می‌آید و می‌تواند به مسیرهای مختلف رود.

در حالت انحراف جنسی هر تمنای نو و فانتزی نو دچار اسارت در روایت کهن خیر/شری سنتی یا مدرن می‌شود و به این شکل به خویش نگاه می‌کند، به جای این که به خویش و راهش و ایجاد تمنا و تحول نو وفادار بماند. این «بدن بدون اندام» نو این گونه بیمار می‌شود و تمنای بعدی به جای این که دیگر بار جسم را با «حضور تمنا و تشدید قدرت زندگی» پر سازد، عملاً خالی می‌شود و دچار دور باطل و اسیر افسون نگاه روایت کهن می‌گردد و محکوم به تکرار می‌گردد⁸.

باری موضوع در هر حال ایجاد جسم‌های سمبولیک خویش و روایات فانی خویش از زندگی و عشق و اروتیک و تن دادن به تمناها و فانتزی‌های مختلف خویش است. زیرا درس نهایی روان‌کاوی و به ویژه روان‌کاوی لکان این است که فانتزی‌های ما، از فانتزی ما زوخیستی تا نارسیستی یا فتیشیستی، در واقع تمناهای قانون‌مند و سالمی هستند و ناتوانی ما از تبدیل شدن به «فاعل

جسمانی منقسم «فانی و قبول نیازمندی خویش به دیالوگ و به «غیر»، در واقع این فانتزی‌ها را بیمارگونه و اهریمنی یا به حالت هانیبال کانیبال مدرن و بی‌مرز در می‌آورد. مهم آری گویی به خویش و بیماری‌ها و انحرافات خویش و تبدیل آن‌ها به قدرت‌های مدرن و فانی خویش از طریق روان‌درمانی و روشنگری جنسی است.

منحرف ایرانی

در واقع مهم‌ترین انحراف جنسی در فرهنگ ایرانی، تبدیل جسم خویش به دو بخش «اخلاق مطلق و ستم‌گر» و بخش «سگ نفس خطرناک» است. زیرا این نگاه دوآلیستی در واقع حکایت از ناتوانی از دستیابی به مرحله دیالوگ و تلفیق فردی بشری و حکایت از گرفتاری در جستجوی یگانگی با مادر و پدر خیالی و ناتوانی از ایجاد فاصله و ایجاد جهان سمبولیک و فانی خویش است.

از این رو فرهنگ ایرانی دچار یک تمامیت‌خواهی و تمتع درونی و تکرار اجبارگونه است. زیرا اخلاقیات مطلق‌نگر او و وسوسه مطلق خواه او در واقع دو روی یک سکه هستند و هر دو در پی تمتع و لذت مطلق ناریسیستی و تشنگی قدرت و تکرار رانشی خواست خویشند.

از این رو گرفتاری در این چرخه خطرناک وسوسه/گناه و ناتوانی از ایجاد فردیت و فاصله خویش و ناتوانی از ایجاد روایات نو و مدرن و متناسب با سعادت فردی و جمعی خویش از سنت و غیره، در واقع انحراف جنسی و روحی کلکتیو و علت اصلی بحران جنسی و روحی جامعه ماست.

این تحول با آری‌گویی به جسم سمبولیک و فانتزی‌های خویش و توانایی پذیرش آن‌ها در جهان فردی و مدرن خویش و تبدیل شدن به انواع و اشکال «جسم خندان چندلایه» و یا «فاعل جسمانی منقسم لکان» ممکن است. مشکل بحث‌های ایرانی در باب انحرافات جنسی و مباحث جنسی و یا حتی مبحثی مثل بحث در باب خودارضایی در واقع به دو شکل ذیل است:

1- یا فرد گرفتار انحراف جنسی، اعتیاد به خودارضایی و یا حتی فرد روشنگر، مانند برخی از نظرات آقای هادی ناصری، هنوز به اشکال مختلف دچار هراس از جسم و فانتزی‌های خویش و ناتوان به گذار از هراس سنتی و گذار از چرخه وسوسه/گناه است و این‌گونه به بازتولید سنت و بحران کمک می‌رساند، چه بخواهد یا نخواهد.

2- یا نظرات مدرن و علمی مثل بحث خانم کاهن در باب «خودارضایی» یا بحث آقای شمیسا در باب «شاهدبازی در فرهنگ ایرانی» قادر به بیان عمیق تفاوت‌های فرهنگی و ایجاد راه حل‌های مدرن، تلفیقی و متناسب با این فرهنگ برای عبور از بحران جنسی و ایجاد شرایط عبور از انحرافات جنسی مختلف نیستند.

برای مثال بحث خوب و مدرن خانم کاهن در باب «خودارضایی» نمی‌تواند به بیان این موضوع بپردازد که اعتیاد به خودارضایی در جامعه ایران هم ناشی از این چرخه وسوسه/گناه و نبود روابط سالم است و هم ناشی از رشد بحران هویتی و فروپاشی اخلاق سنتی و رشد اضطراب و فشار در جامعه.

با آن که به خوبی به موضوع رابطه اضطراب و استمنا اشاره می‌کند. جامعه ما مثل همیشه به شیوه افراطی سیاه/سفیدی عمل می‌کند و اکنون به اصطلاح از اوج معنویات ستمگر گذشته به قهقرای حالت مصرفی افراطی امروزی در حال افتادن است.

این فرهنگ با تکرار خطای مداومش از حالت کاهن و عارف ضد جسم گذشته به حالت عارف و کاهن لجام‌گسیخته امروزی تبدیل می‌شود که نمادش را در اعتیاد به خودارضایی و بیماری‌های انحرافی و غیره در جامعه نیز می‌بینیم. نمادش را در عشق تراژیک گذشته و عشق پوچ و مصرفی در حال رشد امروزی می‌بینیم و یا تلاش برای شکاندن هر مرز و قانونی.

از این رو یکایک ما نیروهای مدرن نیز در مسیر دستیابی به اروتیسم و عشق مدرن خویش و یا نگاه مدرن خویش، محکوم به گذار از این تمتع و چرخه نارسیستی مطلق‌گرا و یا محکوم به نفی تحول مدرن خویش هستیم. می‌توان در نگاه بسیاری از هنرمندان معاصر ایرانی و در عرصه اروتیسم و عشق مدرن نموده‌های این خودبزرگ‌بینی نارسیستی جدید و در واقع تکرار سنت قدیمی مطلق‌نگری را دید که من در دو کتاب اینترنتی‌ام به نام «هم‌آغوشی جان و روان ایرانی با اروتیسم مدرن و پسامدرن» در تقریباً 250 صفحه با تشریح نظرات بسیاری از هنرمندان معاصر، این معضلات و تکرار خطای گذشته و ناتوانی از دستیابی به گذار نهایی و خلاقیت هنری چندلایه بهتر را نشان می‌دهم.⁹

راه عبور از این وضعیت دقیقاً روشنگری جنسی و آری‌گویی به جسم و بیان راه‌های عبور از بحران جنسی متناسب با تحولات کشور است.

تلاش برای تبدیل کردن این خودارضایی بیمارگونه و مالمال از احساس گناه به درک و توانایی ارضای تمنای اروتیکی خویش و خودارضایی سالم خویش از یک سو و از سوی دیگر کمک به رشد ایجاد فردیت قادر به عبور از این حالات مطلق‌خواهانه است که می‌تواند هم به افراد امکان یافتن اروتیسم و عشق سالم و نیز ایجاد تحول فردی و فرهنگی را دهد.

چنین فردیت سالم و قادر به عبور از مطلق‌گرایی ایرانی و قادر به دیالوگ با خویش و دیگری، می‌تواند به اشکال مختلف به معضلات قشرهای مختلف پاسخ دهد. چنین روان‌کاو مدرن ایرانی می‌تواند در پاسخ به بیماران مسلمان خویش (با توجه به این که در روایت کنونی از اسلام، خودارضایی برای آن‌ها مکروه و یا حرام قلمداد می‌شود) بگوید: «که این حالات آن‌ها بیان‌گر نیازمندی عمیق درونی آن‌ها به اروتیسم و عشق سالم و نیز به یک فردیت قوی و قادر به دیالوگ مدرن است.»

از این رو از یک سو به آن‌ها پیشنهاد کند که در حد امکانات مذهبی خویش مانند ازدواج موقت و غیره به تمناهای خویش تن دهند و هم اگر دیگر بار دچار این حالات شدند، خویش را سرزنش نکنند و راه حلی مدرن و متناسب با شرایط خویش بیابند و بدون زنجیرزنی اخلاقی خویش، برای درمان به روان‌درمانی تن دهند.

این گونه این روان‌کاو و سکسولوگ مدرن متناسب با شرایط و متناسب با تحولات قشرهای مختلف، راه‌های مختلف مطرح می‌کند و یا کمک به ایجاد چالش و گفتمان مدرن در این زمینه میان نیروهای مختلف و یافتن راه‌های تحول مختلف می‌کند.

یک نمونه آن طرح من در باب «ازدواج موقت و روشن‌گری جنسی» و یا پیشنهادم برای ایجاد بحث عمیق‌تر در این زمینه در سایت زمانه و در میان نگاه‌های مختلف اسلامی، علمی و کارشناسان مختلف است. این بحث اولیه زمینه خوبی برای این مسیر چالش مدرن آینده است.

با چنین نگاهی نیز بر خلاف دکتر شمیسا می‌توان دید که شاهدبازی ایرانی، نمادی از همجنس‌خواهی نیست و همجنس‌خواهی به قول فوکو محصول دوران مدرن است. شاهدبازی ایرانی جایگزین شدن پسر به جای دختر به علت محدودیت ایران، همراه با حالات همواروتیک و نیز حالات «بچه‌بازی» ایرانی است و دقیقاً در مرحله مدرنیت ایرانی این شاهدبازی هرچه بیشتر به لواط‌گری و تجاوز به کودکان تبدیل می‌شود. در کنار آن نیز مسیر دوآلیسم همجنس‌خواهی/دگرجنس‌خواهی مدرن در حال رشد است که بایستی جداگانه بررسی شود.

نظرات خانم افسانه نجم‌آبادی در این زمینه‌ها بسیار جالب و قابل‌تعمق است. از این رو بچه‌بازی ایرانی هم ناشی از نبود روابط سالم اروتیکی و عشقی میان دو جنس است و هم نمادی از معضل بحران هویتی و جنسی از سوی دیگر. این بچه‌بازی امروز هم تکرار کابوس دوران کودکی به عنوان قربانی است و هم فرافکنی خواست‌های همواروتیک خویش و یا باصطلاح ایرانی فانتزی‌های مفعولانه خویش بر دیگران.

از سوی دیگر «شاهدبازی» کهن و بچه‌بازی امروزی در واقع تلاش دیگر بار برای بازگشت به بهشت کودکانه و مادرانه و دیگر بار خدا بودن و یکی بودن با دیگری است. زیرا این بچه‌ها و شاهدان به دلیل ظرافت روحی و جسمی‌شان در واقع به تبلور میل «وحدت وجود» ایرانی تبدیل می‌شوند و بنابراین تعجبی هم ندارد که در خانقاه‌ها و میان عرفا و یا پادشاهان نقشی قوی بازی کرده‌اند و یا به محض بالغ شدن و ریش درآوردن قدرت و جذابیت جنسی خویش را از دست می‌دادند و اکنون خود به فاعل تبدیل می‌شدند.

مشکل جامعه ما گرفتاری مداوم در این دو حالت «کاهن و عارف اخلاقی و یا عاشق روح‌مند و هراسان از جسم» مطلق‌گرا و حالت متقابلش یعنی «کاهن و عارف لجام‌گسیخته و بدون مرز» و دگردیسی مداوم و تراژیک آن‌ها در اشکال مسخ‌شده سنتی، مدرن یا

پسامدرنی است. چیرگی بر این دو حالت بدون آری‌گویی به فردیت جسمانی خویش و بدون ایجاد اروتیسم و عشق مدرن ایران و قبول فانی بودن و نیازمندی خویش به دیالوگ در عشق و اروتیک غیرممکن است.

از این رو یکی از کارهای دیگر من، تلاش برای ایجاد این مفاهیم مدرن عشق و اروتیسم ایرانی در مباحثی مثل آفوربسم‌های روان‌کاوی/فلسفی «اسرار مگو» است که در لینک ذیل نمونه‌ای از آن در باب مبحث اروتیسم می‌تواند خواننده علاقه‌مند به این مباحث بخواند تا به تفاوت نگاه من و نقد نگاه من بهتر نائل آید¹⁰.

باری به باور من راه درست و مدرن، ایجاد این روایات نو و مدرن و فانی از اروتیسم و عشق مدرن و چندلایه ایرانی و رهایی از این چرخه کاهن اخلاقی/کاهن لجام‌گسیخته است که ایجادگر فردیت و جهان مدرن و فرهنگ سالم و زمینه‌ساز پیش‌گیری از انحرافات جنسی و تجاوزات جنسی در کنار ساختارهای حقوقی و قانونی است.

این عاشقان و عارفان زمینی آری‌گوی به جسم سمبولیک خویش و قادر به دیالوگ، ایجادگران جهان رنگارنگ اروتیسم و عشق زمینی ایرانی‌اند و پایان‌دهندگان به بحران کنونی. بی آن که بخواهیم بگوییم که با این تحول برای همیشه بحران و یا انحراف جنسی از بین خواهد رفت. زیرا هر انحراف جنسی و یا بیماری روانی دارای هسته‌ای غیر قابل تفسیر است که علامت آزادی بشری است و بایستی به قول لکان و ژیزک او را چون خود دوست داشت و گاه به گاه به او اجازه بیان سحر و راز خویش داد.

برادری

داریوش

کارشناس ارشد روان‌شناسی - روان‌درمان‌گر

1 و 2 - *Moderne Psychoanalyse*. Kutter. S.230.2334

2 - واژگان فروید. پل لوران - اسون. ترجمه دکتر موللی. ص. 38

- *Heinz Kohut. Narzissmus*. S.273

- *Zizek. Liebe Dein Symptom, wie Dich selbst*. 1085

- *lacan. Schriften II*. 146.1496

- *DSM-IV-TR*. S.6337

- <http://www.mindmotor.com/core/?p=3218>

- <http://www.newproline.com/modules.php?name=News&file=article&sid=2999>

- <http://asre-nou.net/1384/shahrivar/14/m-asrare-mago6.html>¹⁰